

شعر آئینی در گفت و گو با حمیدرضا شکارسی

ظهور جمهوری شعر ایران

حمیدرضا شکارسی متولد ۱۳۴۵ و در تهران است؛ وی در دو حوزه شعر و نقد فعال است و تا کنون در این دو حوزه آثاری چند از وی منتشر شده که می توان به: باز جمعه ای گذشت ۱۳۷۵، از تمام روشنیایها [۱۳۸۲]، چراغانی در دلیل ۱۳۸۵ - حماسه کلمات نقد و بررسی - ۱۳۷۹ - از سکوَت به حرف ۱۳۸۲ - اشاره کرد. شعر آئینی در آثار شکارسی هم به شکل مستقیم و اشاره به مصومین (ع) اتفاق می افتد که می توان این ظهور را در شعری که برای حضرت فاطمه (س) سروده است شاهد بود هم در انتخاب زندگی امروزی با اعتقادات دینی - آئینی وی که شاهد مثالی شعرهای است که به عنوان نمونه شعرهای وی در این گفت و گو آمده است.

[بزرگ سلبشور]

چون شما در حوزه نقد شعر معاصر بیشتر فعالیت داشتید شعر معاصر آئینی شروع می کند و اگر بخواهم گریزی بزنم به شعر کهن، در میانه بحث به آن می پردازیم. به نظر شما شعر جدید آئینی ایران، پیش از انقلاب ۵۷ با چه چهره هایی آغاز می شود؟

از بخواهیم شروع شعر آئینی را در شعر معاصر به عنوان یک جریان در نظر بگیریم تا پیش از انقلاب، با هیچ کسی شروع نمی شود؛ یعنی ماجریانی به نام شعر آئینی، به شکل مستقیم و شکل گرفته - نداریم که مدعی شویم کسی آن را آغاز کرده، من مستعدم که از دهه های ظهور نیما به بعد ما اصولاً شعر آئینی مان را در حاشیه شعر معاصر داریم و نه در متن آن؛ و تازه بیشتر شاهد این نوع شعر در قالب کلاسیک حال آنکه از سال های پیش از انقلاب، از دهه های ۲۰ و ۳۰ به بعد، شعر کلاسیک ما یا قالب کلاسیک ما بیشتر در حاشیه شعر ایران به سر می برد و نه در متن آن؛ اما می توان به تک چهره هایی اشاره کرد و تک شعرهایی که اتفاقاً از نمونه های شاخص شعر معاصر محسوب می شوند که اگرچه جریان نبودند اما تک شعرهای درخشان بودند مثلاً فرش بفرمایید از موسوی گرمارودی یا از طاهره صفارزاده یا از اسماعیل نوری علاه که اینها از چهره های شاخص شعر آئینی در عرصه شعر جدی و مدرن ما هستند چنان که خیلی از منتقدان و پژوهشگرانی که به ملاطفتی نمی خوانند از شعر آئینی و شاعران آئینی ذکری به عمل آورند، نتوانستند این چهره ها را ندیده بگیرند. به این ترتیب باید عرض کنم که من یک جریان مشخص در شعر آئینی پیش از انقلاب سراغ ندارم یعنی در شعر جدی روزگار ما سراغ ندارم؛ اما در حیطه شعر جدی روزگار که قابل بررسی و اعتناست می توان به آثاری از تک چهره هایی که نام بردم رجوع کرد.

شعرهای نیما در این عرصه چه جایگاهی دارند؟
نه! مطلقاً نه! مگر این که بخواهم بحث را جور دیگری پیش ببریم. ببینید برای نخستین سوال این انتظار را داشتم که شما برسید خالی از مواجیم از ب، ب، اسم الله شروع کنیم و ببینیم شعر آئینی چیست؟ اما شما از کمی جلوتر شروع کردید. لذا حدس می زدیم که اینجا شاعر در درس شروع می بینید؛ از زوایه می نویسیم یا این ترکیب رویه و شویم یا ترکیب شعر آئینی؛ یکی شعرهایی که به طور مستقیم به موضوع می پردازند و طبیعتاً است که اشارات مستقیم داشته باشند به حوادث، به حاشیه ها، به تاریخ؛ و ما هیچ مشکلی برای ماندگاری این گروه شعرها و انتساب آنها به شعر آئینی نداریم. اما نوع دوم شعرها، از رایجی هم که نگات کنیم شعرهایی هستند که بهره مند است از خصصاتی به نام مختصات دینی، مختصات آئینی. خوب! این تعریف خیلی گسترده است؛ یعنی همه شعرهایی که شلیخ اندیشه های پاک باشند که زیر مجموعه اندیشه های دینی قرار گیرند، به یک ترتیبی شعر آئینی محسوب می شوند. از این منظر، مثلاً شعر سهراب سپهری شعر آئینی محسوب می شود. بستگی دارد که ما از چه زاویه ای به موضوع نگاه می کنیم.

وقتی به سراغ نام نیما می روم شعرهای کلاسیکی را مدنظر دارم که در مدح (نمعه) گفته است...
بسی مطلقاً من نمی خوانم؛ از وی یاد می کنم میاورم یعنی نمی خوانم از نیما؛ اشعار کلاسیک یاد اش داریم...

از شهریار، چطور؟
من یک جور بوسیدم و حاشیه خدمت تان عرض کردم که شعر کلاسیک ما در سال های پیش از انقلاب، در حاشیه شعر معاصر ایران بوده و این در حاشیه بودن همه اش هم به دلیل بی انصافی پژوهشگران و منتقدان ما نبوده که به عمد خواسته باشند شعر کلاسیک ما را به حاشیه بزنند، اما یک دوره قوتی داریم در شعر کلاسیک که از سبک بازگشت به بعد شروع می شود و تا مقطع پیروزی انقلاب ادامه پیدا می کند؛ یعنی من فکر می کنم که تا این مقطع یک حرکت عمده در شعر کلاسیک ما نداریم. شعر مشروطه یک حرکت و جنبشی به شعر کلاسیک ما داد که می توانست زمینه ساز ظهور یک شعر کلاسیک قدرتمند باشد؛ اما این اتفاق نیفتاد؛ و به دلیل مختلف با ظهور نیما و نوآوری هایی که در دهه های اولیه قرن حاضر اتفاق افتاد، به طور کامل شعر کلاسیک ما از آن تکاملی که انتظار داشتیم با شعر مشروطه در آن اتفاق بیفتد، محروم ماند؛ و لذا هر چقدر که ما بخواهیم با اغماض برخورد کنیم با آن شعر، حتی شعر آئینی بزرگی مانند رهی، مثل شهریار نمی توانیم آن را به عنوان شعر پویای آن دهه ها محسوب کنیم و در این بحثی که به آن مشغولیم از آنها یاد کنیم به عنوان آثار تأثیر گذار بر شعر نیما بعد...

یعنی شعر آئینی کلاسیک آن دوره را تأثیر گذار نمی دانید یا در حوزه شعر آئینی تأثیر گذار نیست؟
اصلاً تأثیر گذار نیست. اگر فرض کنیم که یک سری از کارهای کلاسیک نادر، نمرت رحمانی و خیلی خیلی معذود از هوشنگ ابتهاج را کنار بگذاریم که اتفاقاً تک شعرهای معاصر هستند کلاسیک را مقایسه با آنچه که در آن روزگار شعر جدی می شد؛ می گویم، فاقد قدرت تأثیر گذاری بر شعر بعدی است یعنی بر شعر آئینه...

اما ابتهاج را با غزلش می شناسیم...
ولی این غزل در کجای شعر ما دیده و وارد یا بر کدام جریان شعری به طور مستقیم تأثیر گذار بوده است؟ که نهایتاً می توانیید نقش تاریخ ابتهاج را با آن قائل شوید و بگویید اگر ابتهاج نبود اگر نمرت رحمانی نبود اگر کنار بگذاریم که اتفاقاً تک شعرهای معاصر نمی توانستیم بیاموزیم پس این را پس از انقلاب داشته باشیم یعنی آنها قلمه های اصلی هستند که کمک می کنند شعر کلاسیک به حیات خودش ادامه بدهد و برسد به قیصر امین پور؛ برسد به شعر کلاسیک بعد از انقلاب که حیات مجدد شعر کلاسیک ایران است



چکیده نظرات حمیدرضا شکارسی
شعر «لیلة القدر» از شاخص ترین شعرهای مذهبی دوران ماست. تنها بعد از انقلاب با گنجشک و جبرئیل ما با دامن افتاد که چنین اثری وجود دارد.
● از زوایه می نویسیم یا ترکیب شعر آئینی؛ رویه و شویم. یکی شعرهایی که به طور مستقیم به موضوع می پردازند و طبیعتاً است دینی هستند که از این منظر، شعر سهراب سپهری شعر آئینی محسوب می شود.
● بعد از انقلاب، ما یک اتفاق مهم داریم و آن، ایجاد جمهوری شعر ایران است. این جمهوری چه اتفاقی می افتد؟ این اتفاق که آن مردمی که با حضور در صحنه توانستند یکی از بزرگ ترین انقلاب های قرن را ایجاد کنند گفتند چرا در تمام صحنه ها حضور نداشته باشیم؟ پس در آن مقطع ما یک حضور همه گیر را شاهدیم در عرصه شعر مان، که مرا به یاد دوران سبک هندی می اندازد.

کاشانی و... ظهور می کنند انگار از کوچه بازار مردم به خودشان اجازه داده اند که به این عرصه و این بارگاه ملکوتی وارد شوند. در مقطع پیروزی انقلاب هم این اتفاق می افتد یعنی شما با جری شاعران رویه و روستید که در سال های قبل، اصلاً نامی از آنان در عرصه شعر این ملکوت نبوده. شعر از انحصار جلیستک روشنفکری خارج می شود؛ و عوامل دیگری می به این قضیه کمک می کند؛ این که شاعران سرمدار شعر ایران در آن سال ها اگر چه در ابتدا طالب انقلاب بودند اما پیروزی انقلاب - به دلیل وجه دینی - آئینی اش - به این نتیجه ای که آنها می خواستند رسید و نتیجه - تا مدتی لاف - ساکت شدند؛ خوب! این زمینه و عرصه خالی باعث شد که آن حضور عمومی در زمینه شعر به نتیجه برسد و چون این شاعران بی نام و کم نام، آشخور مطالعاتی شان شعر کلاسیک بود زمینه فعالیت شان هم شعر کلاسیک شد؛ و از سوی دیگر، این شاعران دیدند که بنا به موقعیت شعر باید بر عامه مردم تأثیر بگذارند؛ اصولاً در همه تحولات اجتماعی شعر قلم رسانه ای می یابد و شاعران متوجه شدند برای آن بتوانند بر عامه تأثیر بگذارند شعر نو سلاح چندان مناسبی نیست پس رجعت مجددی داشتند به قالب کلاسیک؛ و از طرف دیگر، ماهیت انقلاب ما «بازگشت به ریشه ها بود؛ یا این که اساس هر انقلابی تحول است این انقلاب تحول خود را در نگاه کردن آن مردنیم» افسارگسیخته ای دید که در سال های پیش از انقلاب داشت هم عرصه های فرهنگ و اندیشه ما را اشغال می کرد و از مظاهر شعر بود؛ انگار شعر نو محملی شده بود - غالباً عرض می کنم - برای افکار روشنفکری لایک، این فکر باعث می شود که حتی چند سالی پس از انقلاب، نوسازی شعر انقلاب همچنان در کلاسیک سربای می قائل باشند...

می طلبید...
به این نتیجه برسم نه تنها شعر آئینی که کل شعر کلاسیک ما در آن سال در برابر قدرت نمایی شعر ثنوی ما قدری محصور به عقب نشینی و حاشیه نشینی هست نه این که بی افرادی منتقدان باعث این پدیده شده باشد. واقعاً این طور بوده...
● **از منظر مردم هم چه می بود؟**
این منظر، به نظر من منظر مهمی نیست...
● **منظر مردم، منظر مهمی نیست؟**
اصلاً این منظر که اهمیت است وقتی شما دارید شعر و شعریت اثر را نگاه می کنید دیگر به اقبال عامه اش نباید توجه کنید. به این که چندر ماندگار است...
● **فانگور ماندگار را هم باید حذف کنیم؟**
نه! این که در ذهن و زبان مردم قدرتمند مانگار است منظوم است یعنی از این منظر که استناد معظم فرموده بودند که ملاک شعر خوب این است که چندر توانایی حفظ شدن را دارد! ملاک شعر امروز قدرت می رحمانه است...
● **این ملاک هایی که شما می فرمایید مستلزم به دوران فیلسوفان آئینی است که به نظر می رسد ۲۰ سال قبل به پایان رسیده است...**
الان چه می گویند؟
● **الآن در عصر ماندگار ما هم باید حذف کنیم؟**
تکولوژی سمعی - بصری دیگر اهمیت کاتب، به قدر گذشته نیست و آنچه می شنویم یا می بینیم بیشتر در حافظه جمعی می ماند و دیگران «انحصار کاتب، که تعیین کننده ارزش جمعی است» تحول در زبان، و ادبیات، بود از میان رفته است...
سپس اجازه بدهید که بچه من که خرده استعدادی و نرس سوزن ذوقی دارد آن را به شکل شاعفی و در جمع مردم بخواند و ماندگار شود...

**هر وقت که این اتفاق در شعر این دو می افتد شاهد پشتر شدن شعر نسبتیم در کار نصرت به اثر منظوم، می رسم و در شعر شهریار به طنز، هزل، فکاهه، یعنی وقتی این دو فضاقت زبان را می خوانند نادیده بگیرند نتیجه دلخواهی حاصل نمی شود...
یعنی وقتی شعرهای جوانی های هم دیدیم و بصری های هم دیدیم، به فکاهه نزدیک شد؟
اصلاً این زبان و این ذهنیت جای عینک نیست. من یاد هوایما و مرغ های آئینش یا شعر مشروطه می افتم. اگر شعر مشروطه موفق شد و فقط یک «اتفاق» بود به همین دلیل است. اگر شما کل این غزل را بخوانید می بینید که کلمه «عینک» در میان دیگر کلمات، خیلی غریب می افتد. به هر حال بر گردیم سر بحث اصلی خودمان که شعر آئینی است...
بله! شاید این طور بهتر باشد گره با بخش اعظم نظرات شما در این باب با مواقتت ندارم اما یک بحث طولانی را**

است! این شاه الله که این اتفاق بیفتد!
حالا از این حوزه که می بینیم بیرون - به دلیل این که اختلاف نظر شدیدی وجود دارد - بعد از انقلاب در حوزه شعر آئینی چه اتفاقی می افتد؟
یعنی وقتی شعرهای جوانی های هم دیدیم و بصری های هم دیدیم، به فکاهه نزدیک شد؟
اصلاً این زبان و این ذهنیت جای عینک نیست. من یاد هوایما و مرغ های آئینش یا شعر مشروطه می افتم. اگر شعر مشروطه موفق شد و فقط یک «اتفاق» بود به همین دلیل است. اگر شما کل این غزل را بخوانید می بینید که کلمه «عینک» در میان دیگر کلمات، خیلی غریب می افتد. به هر حال بر گردیم سر بحث اصلی خودمان که شعر آئینی است...
بله! شاید این طور بهتر باشد گره با بخش اعظم نظرات شما در این باب با مواقتت ندارم اما یک بحث طولانی را

مصاحبه ای تکرار می شوند بی شک سیدحسن حسینی و قیصر امین پور در این عرصه هم نام آورند.
و حید امیری در دینی و رباعی، سهیل محمودی در غزل، سلمان هراتی در شعر کلاسیک کمتر و در شعر سبید بیشتر. چهره هایی با همین درجه از شهرت که دیگر همگان با نام های آنان آشنایی دارند.

شعر «فرید» در این میان چه جایگاهی دارد؟
«فرید» یک حرکت رویه «هیأت» دارد. ما کل شاعران این حوزه را شاعران کلاسیک سرای مذهبی و به دو گروه عمده می توانیم تقسیم کنیم آنها یکی که برای «هیأت» ما شعر می گویند یا شاعرانی که به درد «هیأت» ما می خورد و آنها یکی که شعرشان لزوماً به درد «هیأت» ما نمی خورد؛ هر کدام از این دو گروه شعرها می توانند در هم مدخلی داشته باشند یعنی این یکی لزوماً نمی تواند شعری در آن حوزه نباشد و بالعکس؛ اما قائل به تقسیم بندی کلی به این شکل هستم. هر چه از سال ۵۷ فاصله می گیریم این دسته شعر بیشتر خودش را نشان می دهد؛ یعنی اگر در ابتدا به شعر هبایی بیشتر نزدیک می شدیم و شاعران هیأتی آن شاعران غیر هیأتی سرا تمایز تر می شوند. امروزه وقتی من شعر «کریلا» در کریلا می ماند اگر زینب نبوده قادر طهماسبی «فرید» را می خوانم دیگر نمی توانم آن شیطکی دهه شصت را نسبت به آن داشته باشم. یک بار هم با بحث کرده بودیم در موردی مشابه یعنی بارها چه غریبان، رفتند از این خانه، غزلی که در دوره خودش کار کرد خودش را داشته اما در زمان محبوب شده و قدرت عبور از آن یافته است...

بعضی از آثار از جمله همین اثر بیگگی حبیب آبادی دارای این خصوصیت اند که وقتی از زمان خود جدا می شوند می توانند با فرامتن های دیگری فخت و جوهر شوند و در واقع از زمان عبور کنند و به نسل بعد منتقل شوند...
همانطور که گفتید بعضی از آثار که در مورد این یک اثر با شما موافق نیستم اما می توانم اشاره کنم به شعری «محمدی نیکو» که می گوید: ای که پیچید شبی در دل این کوچه سادیت/یک جهان پنجره بیدار شد از بانگ ربایه/شما می بینید آن انسجام و آن رفتار با زبانی که در این شعر دیده می شود دیگر خودش را در خدمت محدود نمی کند؛ یعنی این شعر حاصل تصویرهایی نیست که بنابه مختصات زمانی و مکانی ارزش اش نبود. یعنی بی گمان قرار گرفتن در محدوده شعر آئینی از منظر یک مخاطب دارای علاقی دینی یک امتیاز است اما این امتیاز هنگامی می تواند به امتیاز مضاعفی بدل شود که همچون بسیاری از آثار آئینی کلاسیک ما قدرت عبور از زمان خود و انتقال به نسل بعدی را داشته باشد.

دو شعر از حمیدرضا شکارسی
● **شعر «فرید»**
آقا بخشد!
اینجا به اندازه کافی سلوغ هست دیگر جا نداریم
امشب سبک زن و نتجیر زن ز یاد داریم
غذا کم می آوریم
کوه بالای هم یک تک هست
بخشید آقا!
خوش آمدید!
شعر خوبی می چک جلوی در تکیه
خوره ای که کشتا تا تکیه بندی
رواحت تکیه
بنده خدا انگار آشنا هم بود!
عربان
در این چاک چاک
با آن گلوی بریده
کجا دیده بومش؟
چرا بدام نمی آید؟
کاش راهش داده بودم،
سرفه ها گهین می شود
شام غریبان تمام...
جامه ها
تصادفاً سر در آورده ام اینجا
و ندیدم یک هم زیاد به نظر می رسد
پس این که چراغ سبز سبز است
ترمز می کند
این که جلعه ناشتم
زادتر از آند که رها شوم
پس گیم می کنم به سبکتشکار
که بر درومش سنگین است
پس پشت سر هم چه می کنم
و کاغهی در امروض می کنم
پس به دهان پدرم نگاه می کنم
که به دنیا لب سینه می زند
و مادر من را سوتن می زند
با سیل بلبل هفت است...
آداهی دیوونه! وسط خیابون خوابت برده ای اصلماً مرد؟ بزن بلل آنگاه!
تو از آنانی که سر می آورم که دیوانه نبوده ام
و تصادفاً سر در آورده ام پشت آن دسته
که ساعت ها سال با خودت
و حالا احتمالاً شامان را خورده است
زنجیرهایشان را هم آورده است.
و مرا گرسنه می زنجیر جاگذاشته اند در این ۲۰۶
در خالی نیمه شب این خیابان بارانی...